



گفت وگو با حسین عسگری مدیر مدرسه روستایی در ارومیه

فناوری‌های جدید و رهایی از روش‌های سنتی

هنگامه علیقلی

با آنکه در دوران کرونا و با وجود مشکلات زیرساختی حوزه فناوری و ارتباطات، تعدادی از مدرسه‌های مجهز غیردولتی نتوانستند همه دانش‌آموزان را در شاد جمع کنند، اما ۹۹ دانش‌آموز دبستان دولتی فروغ همگی در سامانه شاد حضور داشتند. از مدیر پرسیدم چگونه توانست همه دانش‌آموزان روستا را برخط کند، در حالی که تعدادی از دانش‌آموزان شهری هم برای تأمین گوشی تلفن و رایانه کیفیت دچار مشکل‌اند.

حسین عسگری، از پیگیری‌ها و حمایت مالی اداره آموزش و پرورش ارومیه گفت. او پس از غیبت چند دانش‌آموز، متوجه می‌شود تلفن همراه خانواده‌های آن‌ها خراب شده یا سوخته است. در پی آن، مبلغ چهار میلیون تومان از اداره دریافت و آن را برای تعمیر یا خرید گوشی دانش‌آموزان هزینه می‌کند.

با آنکه در آستانه بازنشستگی است، اما مسئولیت‌پذیری بالا، وجدان کاری و دلسوزی‌اش باعث شده است روزهای زوج با خودروی شخصی‌اش به روستای محل خدمتش برود و مسافت ۸۴ کیلومتری را طی کند و با سه دانش‌آموز پایه اولی که هنوز مشکل روان‌خوانی و نگارش دارند، تمرین کند.

رشد مدیریت مدرسه درباره چابستی و ویژگی‌های مدیر موفق، با حسین عسگری، مدیر دبستان فروغ روستای دیزج دل ارومیه، گفت‌وگو کرده است.

● مدیر توانمند چه ظرفیت‌ها و ویژگی‌هایی دارد و شما برای مدیریت بهتر چه اقداماتی انجام دادید؟

علاوه بر سبک‌های مدیریتی، مدیر باید در مرحله اول دلسوز باشد و نسبت به دانش‌آموزان احساس مسئولیت کند. وقت و حوصله کافی داشته باشد و بین دانش‌آموزان و معلمان قرار گیرد تا تدریس معلمان را بررسی و میزان پیشرفت دانش‌آموزان را هم رصد کند.

بهبتر است مدیران، به‌ویژه در ایام کرونا، شبکه شاد را کنترل و بررسی کنند تا بتوانند علت رکود و خاموشی دانش‌آموزانی را که در کلاس نیستند شناسایی و مشکلات را رفع کنند تا آن‌ها زودتر به کلاس بازگردند. سه نفر از دانش‌آموزان پایه ششم دبستان ما غیرفعال بودند. در بررسی علت متوجه شدم گوشی تلفن خانواده آن‌ها خراب شده و نمی‌توانند در کلاس شاد شرکت

کنند. بلافاصله با اداره آموزش و پرورش ناحیه یک ارومیه هماهنگی انجام شد. مبلغ چهارمیلیون تومان را نقدی دریافت و بین این سه دانش آموز تقسیم کردم. آن‌ها توانستند یا گوشی‌شان را تعمیر کنند یا با کمک خانواده، گوشی جدیدی بخرند.

بهتر است مدیر واحد آموزشی بر چگونگی تدریس معلمان خود هم نظارت داشته باشد و پیشنهادهای لازم را به آن‌ها بدهد. مدیران باید با فناوری‌های جدید و تدریس‌های نوین آشنا باشند تا بتوانند معلمان را راهنمایی کنند.

● برای ارتقای یادگیری و اطمینان از درک مفاهیم توسط دانش‌آموزان چه اقداماتی انجام دادید؟

برای اینکه متوجه شویم بچه‌ها مفاهیم را یاد گرفته‌اند یا نه، دانش‌آموزان ضعیف را شناسایی می‌کردیم. با نظارت مدیر و معلم از آن‌ها آزمون حضوری می‌گرفتیم. تعداد این دانش‌آموزان در هر کلاس سه تا چهار نفر بود. پس از آزمون، از اولیا و معلم نظرسنجی می‌کردیم و پس از سنجش میزان یادگیری دانش‌آموز، درباره قبولی یا تجدیدشدن او تصمیم می‌گرفتیم. در بسیاری موارد، آموزش بیشتر دانش‌آموز لازم بود. بنابراین، در تابستان برای آن‌ها کلاس می‌گذاریم. در حال حاضر، تا شهریورماه، در روزهای زوج، برای تعدادی از دانش‌آموزان ضعیف کلاس درس و تمرین گذاشته‌ایم تا مفاهیمی را که در کتاب‌های درسی‌شان است، کاملاً یاد بگیرند و تا زمانی که پیشرفت نکنند، یک سال تکرار پایه خواهند خورد.

تجربه نشان داده است، قبولی بدون یادگیری هیچ فایده‌ای ندارد و در صورت تکرار پایه، یادگیری مفاهیم درس‌ها بسیار بالاتر و عمیق‌تر می‌شود. از سوی دیگر، نمره دادن الکی باعث می‌شود دانش‌آموزانی بی‌سواد به جامعه تحویل دهیم.

با توجه به آنکه معلمان دبستان ما حق‌التدریس هستند و قرارداد آن‌ها تا ۱۵ خرداد است، برگزاری کلاس‌های تابستانی و رفع اشکال دانش‌آموزان، انجام ثبت‌نام سال بعد و کلیه امور اداری بر عهده مدیر است. متأسفانه حجم امور اداری بسیار بالا رفته است و این موضوع باعث شده است بسیاری از مدیران از آموزش دانش‌آموزان غافل شوند.

● خانواده‌ها در این روستا چقدر با کارکنان آموزشی همکاری می‌کنند؟

در خانواده‌های مناطق روستایی، پدران بیشتر مشغول کارند و نمی‌توانند به درس بچه‌هایشان رسیدگی کنند، اما مادرانی که باسوادند، نسبت به آموزش بچه‌ها حساسیت نشان می‌دهند. مادران بی‌سواد یا کم‌سواد نمی‌توانند مسائل آموزشی فرزندان خود را در سامانه شاد پیگیری و رفع کنند.

نگرش خانواده‌های این روستا نسبت به تحصیلات تغییر کرده است. در سال‌های قبل می‌خواستند فرزندان‌شان درس بخوانند و شغل راحت و مناسبی مانند کارمندی پیدا کنند، اما حالا می‌گویند بچه‌هایمان درس بخوانند و حساب و کتاب بلد باشند تا در کشاورزی و فروش محصول به درد ما بخورند. پدرانی را دیدم که در زمین کشاورزی دیگران کارگری می‌کنند و گوشی قسطی برای بچه‌هایشان خریده‌اند. آن‌ها می‌خواهند فرزندان‌شان از آموزش عقب نمانند.

● ورود فناوری به روستا چه اثراتی داشته است؟

اولیا در اوایل مقاومت می‌کردند. می‌گفتند، با گوشی نمی‌توان درس خواند، ولی با تداوم و تشدید کرونا مجاب شدند که فرزندان‌شان به شکل مجازی آموزش ببینند. البته برخی اعتراض می‌کردند که چرا دولت آموزش را تعطیل نمی‌کند، زیرا آموزش مجازی مؤثر نیست. ولی پس از اتمام سال تحصیلی دیدگاه آن‌ها تغییر کرد. آن‌ها یادگیری را در فرزندان خود مشاهده کردند.

پس از آنکه کلاس‌ها به صورت برخط و مجازی تشکیل شدند، تلاش کردند ابزارهای نوین آموزش مجازی را تهیه کنند و کم‌کم هم به آن‌ها عادت کردند. مردم روستا هنوز معتقدند کلاس حضوری بهتر است و آموزش مجازی فایده ندارد. آن‌ها می‌گویند با پایان سال تحصیلی نمی‌توانند گوشی را حذف کنند. بچه‌ها در مقابل حذف گوشی مقاومت و گریه می‌کنند. برخی از خانواده‌ها اذعان می‌کنند فرزندان‌شان به گوشی اعتیاد پیدا کرده‌اند و خانواده‌ها با پایان یافتن سال تحصیلی معضل جدیدی پیدا کرده‌اند.

● آموزش و پرورش با آمدن کرونا چه تغییری کرد؟

برای اولین بار و با آمدن کرونا، آموزش مجازی در کشور ارائه شد، در حالی که در سایر کشورها آموزش مجازی وجود داشت و دانش‌آموزانی که غایب می‌شدند، از فیلم‌های آموزشی و تدریس همان روز از طریق گوشی و رایانه کیفی استفاده می‌کردند، اما معلمان ما از راهکارهای آموزش مجازی و ابتکارات سایر کشورها مطلع نبودند. ما از تجربه‌های سایر کشورها در حوزه آموزش برخط بی‌اطلاعیم و معلمان ما در این باره آگاه نشده‌اند. رهایی از روش‌های سنتی آموزش در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش دیده شده است و در حال حاضر لزوم استفاده از فناوری‌های جدید محسوس است، اما هنوز بندهایی از سند تحول اجرایی نشده‌اند. هرچند کرونا باعث شد تدریس زنده و حضوری جای خود را به ابزارهای نوین ارتباطی بدهد، اما روش‌های آموزشی هم در این مدت کوتاه تغییر کردند. به نظر باید پس از مهار کرونا آموزش مجازی در کنار آموزش حضوری ادامه یابد و دانش‌آموزان به سمت وسوی فیلم‌های آموزشی سوق داده شوند. زیرا این دو نوع آموزش مکمل همدیگرند.

بهتر است کارشناسان آموزشی تربیتی فیلم‌های جذاب و هدف‌دار، به‌ویژه برای دوره ابتدایی، بسازند و خود را به ساختن مفاهیم کتاب‌های درسی محدود نکنیم.

● شما در آستانه بازنشستگی هستید. برنامه‌تان برای بعد از بازنشستگی چیست؟

اول مهرماه ۱۴۰۰ بازنشسته خواهم شد و هنوز برای آن فکری نکرده‌ام. اما می‌دانم که به دلیل مشکلات مالی و تنگناهای معیشتی باید دنبال شغل دیگری باشم. معتقدم معلمی عشق است؛ به‌ویژه کارکردن با دبستانی‌ها جزو لذت‌بخش‌ترین روزهای عمر انسان است. اما خب درآمد پایین هم سختی دارد.

● از این همه سال خدمت در شهر و روستا چه خاطراتی به یادماندنی دارید؟

اولین سال خدمتم در سال ۷۲ به روستای دورافتاده‌ای به نام «نازناز» اعزام شدم. پس از آنکه از مینی‌بوس پیاده می‌شدم، تازه ۳۰ کیلومتر مسیر صعب‌العبور و خاکی را از بین کوه‌ها گذر می‌کردم تا به روستا برسم. سگ‌ها به من حمله می‌کردند. مادرم نگران بود و توصیه کرد چند قطعه نان همراهم باشد تا از حمله سگ‌ها در امان باشم. اوایل سگ‌ها به من حمله می‌کردند، اما بعدها که هر روز به آن‌ها نان می‌دادم، دیگر به من کاری نداشتند. در همان روستای نازناز یک روز پسر بچه‌ای از پشت پنجره کلاس به من خیره شده بود. از بچه‌ها نام و نشان او را پرسیدم. گفتند که نامش صفر و لال است. صفر با حسرت به داخل کلاس نگاه می‌کرد. دستش

را گرفتم و او را به کلاس آوردم. یک کتاب به او دادم و خواندن را با او تمرین کردم. روزهای بعد پدر و مادرش آمدند و گفتند او لال است، چگونه می‌خواهی به او خواندن یاد بدهی! صفر کلمات را نامفهوم ادا می‌کرد و از روی کتاب می‌خواند. یک روز که از مینی‌بوس پیاده شدم تا طبق معمول سه کیلومتر را از میان کوه و دشت عبور کنم، دیدم صفر به اتفاق بچه‌ها آمده پای مینی‌بوس و الاغی را برای بردن من آورده است. او اصرار داشت سوار الاغ شوم و من از روی روستاییان شرمسار بودم که در مقابل آن‌ها سواره باشم. مسافتی را طی کردیم و به خاطر اصرار بچه‌ها سوار الاغ شدم.

یک خاطره تلخ هم از روزهای معاونتم در شهر دارم. دانش‌آموزی داشتیم که مشکلات تربیتی و رفتاری داشت. با پدرش تماس گرفتم و موضوع را مطرح کردم. پدرش به مدرسه آمد و در مقابل ما، تا آنجا که می‌توانست، او را کتک زد و به خانه برد. هنوز نامش را به خاطر دارم. نامادری جوانی داشت که او را به خانه راه نمی‌داد. پدرش هم با درس خواندن مخالفت کرد. هر چه با پدرش صحبت کردم که اجازه دهد او به مدرسه برگردد، متأسفانه مخالفت کرد. بعدها شنیدم احسان معتاد شده است. همیشه فکرمی‌کنم اگر ما در مدرسه او را درک کرده بودیم، ممکن بود این اتفاق نیفتد. از اینکه تماس ما با پدر تندخو و عصبانی‌اش باعث شد او مدرسه را ترک کند، ناراحتم. شاید می‌توانستیم کاری کنیم که او معتاد نشود و ترک تحصیل نکند.

یک خاطره دیگر هم درباره پسر پنج‌ساله‌ای به نام محمد کرباسی دارم که ساکن روستای «بارستان» بود. او با دقت به درس گوش می‌کرد و با آنکه از همه دانش‌آموزان کوچک‌تر بود، ولی حرکات اضافی نداشت. بسیار منضبط بود. غلط‌املائی نداشت و تمرین ریاضی را به‌خوبی حل می‌کرد. سال بعد که کلاس اولی شد، می‌گفت حوصله‌ام سر می‌رود. من همه این‌ها را بلدم. او یکی از خلبانان خوب ایران شد.

یک خاطره خوب دیگر هم از دانش‌آموز کوچکی دارم که در روزهای معاونتم در شهر با او برخورد کردم. تابستان بود و پدرش درخواست کرد از او آزمون جهشی بگیرم. به جثه کوچک آن پسر نگاه کردم. گفتم به او فشار نیاورید. پدرش اصرار کرد و خودم از او امتحان گرفتم. کلاس دوم را خوانده بود. عین کلمات کتاب به من پاسخ می‌داد. تعجب کردم که چه مغز و حافظه قوی‌ای دارد!

سال بعد را هم جهشی خواند. می‌دیدم که در حیات مدرسه برای بچه‌ها سؤال ریاضی طرح می‌کرد. دوره‌های راهنمایی و دبیرستان را نیز در تیزهوشان گذراند. هم اکنون در یکی از دانشگاه‌های ایران در رشته مهندسی تحصیل می‌کند.

